

## نمایشنامه ی "عاشورائیان"

{گروه بازیگران در انتهای صحنه \_ محل تعویض لباسهای بازیگران - نشسته اندوزیارت عاشورا می خوانند. صحنه نیمه تاریک}

گروه بازیگران: ...یا ابا عبدالله... انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم قیامه ولعن الله آل زیاد و آل مروان ولعن الله بنی امیه قاطبه ولعن الله ابن مرجانه ولعن الله عمر بن سعد ولعن الله شمراولعن الله امه اسرجت والجمت وتنقبت لقتالک بابی انت و امی...بابی انت و امی...

{بازیگران در حال خواندن به صف می شوند- صدای سنج}

گروه بازیگران: ماگروه بازیگرانیم. قصد داریم برایتان نمایش دهیم آن روزها را! زبان مان قاصر است و کلام مان نارسا!

خوب می دانیم هرگز نخواهیم توانست حق او را ادا کنیم! حق او را! همو که خوب می شناسید.

{زمزمه بازیگران همراه با خم شدن زانوان آنها و افتادنشان روی زمین}

گروه بازیگران:/محزون/ بابی انت و امی بابی انت و امی...

بازیگر۱:/از گروه جدا می شود/ پدر و مادرم به فدایت! آقا جان! /می نشیند/ آقا! من چطور شهادت تورو نمایش بدم؟! /سربه زیر می افکند/

گروه بازیگران:/زمزمه گروه/ آقا جان! آقا! پدر و مادرم به فدایت!

بازیگر۲:/با تحکم/ خدا لعنت کند مردمی را که زین برنهادند و مهار کشیدند و نقاب بستند برای نبرد باتو! /سربه زیر می افکند- زمزمه گروه/

بازیگر۳(یزید):/ورود ناگهانی به بازی/ خداوند حکومت را به هر کس بخواهد می دهد و از هر کس بخواهد می ستاند!

بازیگر۱:/با تمسخر/ مرحبا! پسر معاویه مفسر قرآن شده و از معانی کلام خدا خبر می دهد!

یزید: من انتقام کشتگان بدر را گرفتم! /مکت می کند/ از بوترا ب شما انتقام ستاندم و آن سوار شجاع شیر دل هاشمی را به مسلخ بردم!

بازیگر ۱: تو بیجا کردی!

{بلند می شود تا یزید را بزند. دیگران مانع می شوند.}

بازیگر ۲: صبر کن!

بازیگر ۴: این جزو بازی نیست.

بازیگر ۱: قرار ما این نبود!

بازیگر ۲: مگه نمی بینی افتخار می کنه که حسین رو شهید کرده؟!!

بازیگر ۱: /بلند می شود و به طرف بازیگر ۱ می رود/ آروم باش! آروم! /روبه یزید/ تو تنها کسی نیستی که سنگ این گناه عظیم را به سینه می زنی!!

یزید: آری! در این افتخار کسان دیگر هم با من شریک بوده اند /روبه بازیگر ۵/

بازیگر ۵: نه! نه! من نمی خوام نقش خودمو بازی کنم! نه! نه!

بازیگر ۱: تو نمی تونی! قرار ما این نبود. شروع کن!

بازیگر ۵ (عمر سعد): /می نشیند/ وای بر من! وای بر من که از ابن زیاد اطاعت کردم و از دستور حسین بن علی سرپیچی نمودم.

یزید: چه می شنوم؟!... پسر سعد! آن صحابی رسول! فاتح ایران! از ندامت خود سخن می گوید؟!...

...چه می شنوم؟ چه می بینم؟!...

{با خنده ای وقیحانه از صحنه خارج می شود}

بازیگر ۵: /بی توجه است- به جلوی صحنه می آید/ وه که چه گمراهی بزرگی! من عمر سعد! ... پسر سعد!... حسین بن علی آن نواده ی رسول آن یگانه ی روزگار آن فرشته بشر سیما را کشته ام؟!/در

روبروی خویش کسی را می بیند / آقا جان!... آقا!... صبر کن!... می دود /... آقا!... آقا!... جان مادرت مرا  
ببخش! آقا... جان مادرت زهرا مرا ببخش!

{ از صحنه و از میان جمعیت خارج می شود }

بازیگر ۱: / روبه بازیگر ۴ / چرا نقش خودتو بازی نمی کنی؟

بازیگر ۴: / می نشیند / نمی تونم! نمی تونم!

بازیگر ۱: باید بتونی! ما با هم قرار داریم.

بازیگر ۴: / از جا برمی خیزد / من شمرم!... شمر!... حسین را من کشتم!... خودم به تنهائی! هیچ کس هم  
در این افتخار با من شریک نیست!

بازیگر ۵: چه می گوئی شمر؟ مگر فراموش کرده ای این ما بودیم که تورا بر این امر گماردیم؟!

بازیگر ۴: درست است پسر مرجانه! اما مگر کسی یارای بریدن رگهای گردن حسین را داشت الا  
من؟! / صدای سنج /

{ بازیگران همه می نشینند. بازیگر ۵ به آنان اضافه می شود. }

بازیگر ۲: نمی تونیم!

بازیگر ۴: نمی تونیم!

بازیگر ۵: نمی تونیم!

بازیگر ۶: نمی تونیم!

بازیگر ۱: چاره ای نداریم. تماشاچی ها منتظرند! باید ادامه بدیم. ها؟ ... یا علی! / صدای سنج /

{ بازیگران به انتهای صحنه می روند و لباسهای بازی را می پوشند. هر یک عقالی بر سر دارند. }

بازیگران: مکان اول - کوفه - بیت سلیمان سرد خزاعی

{ بازیگران نقش می گیرند. }

بازیگر ۱: سلیمان آمد.

بازیگران: (سلیمان): سلام علیکم!

بازیگران: /از جا برمی خیزند/ سلام علیکم!

بازیگران: بنشینید برادران! بنشینید!

بازیگر ۲: سلیمان! از مرادمان حسین بن علی چه خبر؟!

بازیگر ۶: برادران... مسلم بن عقیل قاصد نواده ی رسول خواهد آمد.

بازیگر ۴: سلیمان! ابن زیاد کار را بر مردم سخت کرده! حکم داده هیچ کس به مسلم یاری ندهد.

بازیگر ۶: حسین بن علی خود خواهد آمد!... آمدن او خود رافع مشکلات است.

بازیگر ۵: اما سلیمان! کوفه نا امن است! در هر کوی و برزن ندا می دهند کسی مسلم را یاری ندهد.

بازیگر ۶: حسین خود خواهد آمد! /صدای سنج/

{بازیگران عقال برمی دارند و حالت می گیرند.}

گروه بازیگران: مکان دوم - مکه - نامه ی امام به مردم کوفه. /صدای سنج/

بازیگران: خداوند بهترین پاداش را به شما عطا فرماید که متفق گشته اید تا در اصلاح امت جدم... امر

در انتظار خورشید، [۱۶، ۰۹، ۱۶: ۱۷]

به معروف خدا و نهی از منکرش... مرا یاری کنید. /صدای سنج/

{بازیگران صحنه ی آغاز حرکت سفیر را می سازند.}

بازیگران: اینک فرستاده ی خود را با این نامه ها به سوی شما فرستادم و شما را دعوت می کنم به منظور زنده کردن کتاب خدا و سنت پیامبر و اصلاح امت جدم مرا یاری کنید. چون سنت اسلام مرده و

بدعت جای آن را گرفته و اگر سخن خدا را بشنوید و به دستوراتش عمل کنید شمارا به راه سعادت

رهبری خواهم کرد. /صدای سنج/

{سفیر به راه می افتد - صدای سنج - گروه بازیگران مرتب می شوند.}

گروه بازیگران: مکان سوم - کوفه - پرچم های امان! /نقش ها را می گیرند/

{ گروه بازیگران تقسیم شده در چپ و راست - وسط و انتهای صحنه پرچم های رنگی به دست می چرخانند }

بازیگران: ای مردم کوفه! ای مردم کوفه! به خانه های خود برگردید و بیهوده خود را به کشتن ندهید!  
اینک نیروهای یزید از شام به سوی کوفه حرکت کرده و حاکم کوفه با خدای خود عهد کرده اگر شما  
همین امشب به خانه های خود برنگردید و با او جدال کنید دود مان تان را از عطای بیت المال محروم  
کند! جنگجویانتان را بدون پاداش به جنگ های شام فرستد و بی گناهانتان را به جرم خطا مواخذه کند!  
ای مردم کوفه! به خانه های خود برگردید! /صدای سنج/

{ مردم متفرق می شوند- بازیگران از نقش خارج شده مرتب می شوند. }

گروه بازیگران: مکان چهارم - مکه حرم امن الهی

بازیگر ۱: او کیست؟

بازیگر ۲: تو خود کیستی؟!

بازیگر ۱: من فرزددق ! شاعر عرب زبان!

بازیگر ۲: یعنی تو او را نمی شناسی؟

بازیگر ۱: چرا به خدا قسم که شناختم!... او حسین بن علی است که مردم اینگونه پروانه وار احاطه اش  
کرده اند!

بازیگر ۲: آری ! او حسین بن علی است!

بازیگر ۱: بنگر! ... خوب بنگر! او طواف خانه ی خدا رها کرد! به کجامی رود؟!

بازیگر ۲: به خدا قسم که نمی دانم. /صدای سنج/

{بازیگران مرتب می شوند. }

گروه بازیگران: کوفه - پرچم های امان!

بازیگران: ای مردم کوفه! به خانه های خود برگردید! اگر شما همین امشب به خانه های خود برنگردید  
بی گناهانتان را به جرم گنهکاران مواخذه خواهیم کرد!...

ای مردم کوفه به خانه های خود برگردید! به خانه های خود برگردید! /صدای سنج/  
{بازیگران مرتب می شوند}

گروه بازیگران: کوفه - بارگاه ابن زیاد. /صدای سنج/

{ابن زیاد و عداة ای نشسته اند- کثیر بن شهاب بر سرپرچم به دست ایستاده است}

بازیگر۷(کثیر): ای مردم کوفه! به خانه های خود برگردید! اگر با ما سرجنگ داشته باشید با شما کاری  
می کنیم که با قیس و مسلم کرده ایم. ای مردم کوفه! به خانه های خود برگردید.

{کثیر به جمع سایرین می پیوندد.}

ابن زیاد: کثیر! ...کثیر! با سفیران حسین چه کردی؟

کثیر: قربانت گردم! کارقیس و مسلم تمام شد.

ابن زیاد: پسر سعد به پیشنهاد ما فکر کردی؟ / در حال خوردن شراب است /

آخر تو خود از ما مهلت خواسته بودی. /می خندد. /

{عمرسعد سرافکنده است.}

شمر: امیر به سلامت باد! قتل حسین از عهده ی این مرد خارج است!

عمرسعد: نه! انجام می دهم! به خدا قسم که انجام می دهم.

ابن زیاد: پس زودتر کار را تمام کن! صبر ما دیگر به اتمام رسیده است.

عمرسعد: به روی چشم یا امیر! / خارج می شود. /

شمر: من نیک می دانم که این کار از عهده ی پسر سعد خارج است.

ابن زیاد: چه می گوئی پسر ذی الجوشن! ...امیر مومنان یزید بن معاویه چنین امر کرده! امر امیر هم  
مطاع است.

شمر: درست است سرور من! /طبل و سنج/

{بازیگران لباس پوشیده حالت می گیرند.}

گروه بازیگران: واحه ی ذوحسم – نبردگاه حر با حسین

{بازیگران بصورت جمعی نقش امام (ع) را ایفا می نمایند.}

بازیگران: ای حر! ما خانواده ی پیامبر برای شما از اینان که به دروغ ادعای خلافت دارند شایسته تریم.

حر: پسر فاطمه! من مامورم و معذور! به من گفته اند تورا تسلیم ابن زیاد کنم.

بازیگران: ای حر! اگر مردم کوفه حاضر نباشند مرا بپذیرند به همان محلی که از آن آمده ام باز خواهم گشت.

حر: پسر فاطمه! من ماموریت دارم شما را به حاکم عراق تحویل دهم.

بازیگران: اگر مرا نمی خواهید آزادم بگذارید تا به گوشه ای از زمین بروم.

حر: پسر فاطمه! من مامورم و معذور! مرا ببخش.

بازیگران: ای حر! به تو می گویم! ...به دیگران هم!... اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید!

بازیگر ۸ (قیس بن اشعث): به حر می پیوندد. / پسر فاطمه!... تو... تو تسلیم حکم ابن زیاد شو! مطمئن

باش که آسیبی به تو و خانواده ات نخواهد رسید!

بازیگران: تو برادر همان محمد بن اشعث هستی که مسلم را امان داد ولی ابن زیاد او را کشت! تو هم

مثل برادرت می خواهی مرا فریب دهی تا تسلیم شوم!... به خدا قسم که من فریب نمی خورم! هیئات

من الذله!...

هیئات من الذله! /صدای سنج و طبل/

{بازیگران حالت می گیرند.}

بازیگران: کربلا – سرزمین نینوا – تاسوعا /صدای سنج/

{بازیگران لباس پوشیده حالت می گیرند.}

بازیگران: پرسعد!...خوش آمدی!...دیگران نخواهند دانست بین من و تو چه گذشت! رای تو چیست؟

عمرسعد: رای من این است شما آزاد باشید تا بروید!

شمر: /ورود ناگهانی به بازی/چه می گوئی

در انتظار خورشید، [۱۶، ۰۹، ۱۶: ۱۷]

پرسعد؟! اگرقتل حسین از عهده ی تو خارج است بگذار تا لشکریان به امر من باشند!...این نامه ی  
امیر است.

عمر سعد:/ناراحت است/ ریاست قشون را به تو نخواهم دادو خود جنگ را آغاز خواهم کرد! /صدای  
سج/

{بازیگران حالت می گیرند.}

بازیگران: نامه پسر مرجانه!/صدای سج/

{بازیگران حالت می گیرند.}

بازیگر۲: من تورا نفرستادم که از مبارزه گریزان باشی!... اگر حسین و یارانش تسلیم شدند آنها را  
ذلیلانه نزد من بفرست وگرنه جنگ را شروع کن و بینی و گوش کشتگان را بگیر و اگر حسین کشته  
شد سینه و پشت او را زیر سم اسبان لگدکوب کن!

بازیگران: و اگر حسین کشته شد سینه و پشت او را زیر سم اسبان لگدکوب کن!!/صدای سج/

{بازیگران حالت می گیرند. شمر از صحنه خارج می شود.}

بازیگران: کربلا - سرزمین نینوا - عاشورا/صدای سج/

{بازیگران حالت می گیرند.}



بازیگران: یک طرف لشکر کفر! لشکر جور و جفا! یک طرف لشکر دین! لشکر آن فرشته ی  
بشرسیم!... حسین و حسینیان تشنه اند! سه روز است شریعه به روی آنان بسته است!... کودکان ضجه  
می زنند!... تشنگی هلاک شان خواهد کرد. /صدای سنج/

{بازیگران حالت می گیرند.}

بازیگران: دیار نینوا - شهادت - شهادت...

{می نشینند.}

بازیگر ۲: ... نمی تونم!...

بازیگر ۳: ... نمی تونم!...

بازیگر ۵: ... نمی تونم!...

بازیگران: نمی تونیم! نه!... نمی تونیم!

{بازیگران سرافکنده اند.}

بازیگر ۱: قرار ما این نبود! ما باید ادامه بدیم! تماشاچیا منتظرن!

بازیگر ۲: آره! همه منتظرن! همه منتظرن تا ما حسین رو بکشیم و نمایش تموم بشه! ولی ما نمی تونیم!

بازیگر ۳: ما این کار رو نمی کنیم!

بازیگر ۵: نمی تونیم!

بازیگر ۱: راهی یه که انتخاب کردیم! باید تا آخرش بریم!

بازیگران: نه! ما ادامه نمی دیم!

{بازیگران هر کدام به گوشه ای می روند.}

بازیگر ۴: /در هیئت شمر وارد می شود./ من خودم این کار را تمام می کنم.

{بازیگران گریه کنان و مویه کنان نظاره گر شهادت آن دردانه ی روزگار هستند. انتخاب و نوع طراحی

و موسیقی تابلوی شهادت حضرت آزاد است. نمایش با ادامه زیارت عاشورا به انتها می رسد.}

تمام شد.

بعون ا...الملك الاعلى

محمد رضا حيدرى

اسفند ۱۳۷۹

بازنويسى نهائى: فروردين ۱۳۸۴